

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۱۰ نومبر ۲۰۱۵

## رفیق نیما کوهبنانی، یکی از امیدهای جنبش کمونیستی ایران از میان ما رفت



با خبر شدیم رفیق جوان و پرشور جنبش کمونیستی ایران، رفیق نیما کوهبنانی، یارویاور کارگران وزحمتکشان، حقوقدان، وکیل دادگستری و وکیل دعاوی کارگران ومحرومان جامعه، از میان ما رفت. حزب کار ایران(توفان) درگذشت نابه هنگام رفیق نیما را به جنبش کمونیستی ایران، به همه آزادیخواهان و انساندوستان وخانواده ایشان تسلیت می گوید ویاد سرخش را گرامی می دارد.

حزب کار ایران(توفان)

پنجشنبه ۱۴ آبان[عقرب] ۱۳۹۴

" چقدر کلمات معصوم اند !" اثر ماندگار ومقاله ارزشمندی است که برای تجلیل ازرفیق عزیزمان زنده یاد نیما کوهبنانی مجدداً منتشر می کنیم تا نسل جوان ایران دراین فضای دود اندود با آرمان وآرزوهای این رفیق و اندیشه همیشه جوان مارکسیسم لنینیسم ورهبر جنگ کبیر میهنی و حماسه ستالینگراد بیشتر آشنا شوند واز پایداری واصلویت رفیق نیما الهام گیرند. مطالعه این اثر ارزشمند را به همه عاشقان راه سوسیالیسم، به همه دوستان ورفقاء توصیه می کنیم.

\*\*\*

## چقدر کلمات معصوم اند!

به مناسبت صد و سی و ششمین سالروز تولد ستالین- پاسخ به حسن مرتضوی در بحث ستالین زدانی  
اثر ارزشمند و ماندگاری از رفیق نیما کوهبنانی

جناب خلیق از آن شاعری که سرود: «سلام ای سازمان فردا!»! خجالت نمی کشی؟ از صورت سیلی خورده همان  
شاعر در هشتی کمیته مشترک خجالت نمی کشی؟

جناب مرتضوی می خواهید سرود یاد مستان دهید؟ این سرودها و نغمه ها در نقد ستالین را سالها پیش شنیده ایم. آنچه فرمودید تکرار همان حرفهاست. از جزوه های آموزشی سازمانی گرفته تا مجادلات روشنفکران چپ. تکرار دعای موهوم روزیونیستها و تروتسکیستهای فرصت طلب به رهبری حضرتش درآمیخته با آمار و افسانه سازیهای وزیر تبلیغات رژیم نازی- گوبلز. همه آن دستگاههای قدیم و امروزی خوب می دانند برای حمله به سوسیالیسم اول باید به ستالین حمله کرد. اول ستالین را بی آبرو کن بعد برو سراغ سوسیالیسم. تز معروف فوستر دالس وزیر اسبق خارجه امریکا. مطلب پیچیده ای نیست. کمونیزم ایده است و به جانش افتادن به لحاظ تئوریک بضاعت می خواهد. اما ستالین آدمی است که در یکی از پر مخاطره ترین لحظات تاریخ رهبر اولین حکومت کارگری جهان بوده است و هزینه های بسیار صرف شده تا افکار عمومی نام او را کنار هیتلر به عنوان دیکتاتور آدمکش قرار دهند. و البته بسیار موفق هم بوده اند. در نظام سرمایه، دلرها به راحتی هدر نمی روند. اگر بر من مسلم نبود که این نوشته شماسست، ممکن بود آن را تراوشات ذهن عباس ملک زاده میلانی بدانم یا سوسیالیستهای فرانسوی. ستالین موضوع خوب و مناسبی برای نقد است اما صرفنظر از احراز قصدتان برای نقد، با این دستمایه مختصر، یعنی هجویات و افسانه های گوبلز و سولژنتسین نمی توان به نقد ستالین رفت. چنان که رفته اند هزاربار رفته اند و امروز باز من و شما در همان جای اول ایستاده ایم. می فرمائید لفاظی و سنگر گرفتن پشت مواضع فلان... حال آن که این دو کار هم لفاظی و هم سنگر گرفتن تخصص منتقدان ستالین از چپ و راست بوده است. روزیونیستهای چپ با سنگر گرفتن پشت لنین سنگ می پرانند و راستها با لفاظی های نخ نمای حقوق بشری و اخلاقی. همین چند ماه پیش دادگاه اروپا پس از بررسی های کامل و نبش قبر و... المان نازی را مسؤول کشتار کاتین دانست. کشتاری که دادگاه نورنبرگ هم مباشرت المانی ها را در وقوع آن تأیید کرده بود. اما تروتسکیستهای ناراضی از حکم، آن را نتیجه نفوذ قضات شوروی در نورنبرگ دانستند و در وجاهت آن شک کردند. همانها که بعدها از کنگره آزادی فرهنگی میلان، یعنی دکان دونبش سازمان سیا سر درآوردند. حالا که پرده افتاده چرا عاشقان حقیقت به زعم شما نمی گویند جناب ستالین عذر می خواهیم که کشتار هزاران نفر را به دروغ به شما نسبت دادیم و پنجاه سال با آن پز دادیم. خود شما که دغدغه حقیقت دارید و دستکم من این را خوب می دانم، چرا در تحلیل این انتساب جنایت ساکتید؟ اولین اتهامات از این نوع علیه ستالین توسط گوبلز مطرح شد با هدف توجیه ادعای ارضی در اوکراین و ایجاد تفرقه میان پولند و شوروی. دستگاه تبلیغاتی که سرمایه اش را ویلیام راندولف هرست، مولتی میلیونر و صاحب امپراتوری رسانه ئی فراهم کرد با ۲۴ روزنامه، ۲۶ هفته نامه، ۱۴ ایستگاه رادیویی و اولین کانال تلویزیونی اروپا در خلال جنگ امپریالیستی دوم. نگویید که اینها را نمی دانید یا از یاد برده اید. هنوز مهمترین مرجع کنار سولژنتسین در افشای فجایع گولاک، جناب رابرت کانکوئست است. همان روزنامه نگار بی

طرف حقیقت یاب! روزنامه نگاری که گاردین ۲۷ جنوری ۱۹۷۸ با ارائه مدارک کافی اثبات کرد که عضو سازمان ضداطلاعات بریتانیا بوده است. کانکونست زندانیان گولاک را ۲۰ تا ۳۰ میلیون نفر برآورد کرده است و مدعی است تا زمان مرگ ستالین نزدیک به ۲۶ میلیون نفر در این اردوگاهها کشته شده اند! یعنی از هر خانواده شش نفره در اتحاد شوروی دو نفر توسط ستالین کشته شده اند! حکایت گنجشک و منار! چگونه است آن مردم با وجود چنین ستمی با تمام نیرو از اتحاد شوروی دفاع می کنند و همین امروز وقتی از پیرمردان و پیرزنان روسیه یا دیگر جمهوری ها از آن دوران که می پرسیم، اشک حسرت بر گونه شان می نشیند. مازوخیسم دارند لابد از نظر شما. البته ناگفته نماند که سولژنتسین کشته ها را ۶۰ میلیون و جناب روی ودودف ۴۴ میلیون تخمین زده اند! حالا می فرمائید نقد کنیم یا نقدمان را با این منابع معتبر پژوهشی آغاز کنیم؟ و این کلمه دستمالی شده گولاک که رمز عبور تحلیل گران مسائل شوروی به دنیای رسانه ئی غرب شده است و لقلقه زبان آن دسته از چپها که در توجیه بی عملی و وادادن خود مدام به یادش می افتند گویا نذر امامزاده امپریالیسم کرده اند در هر محفل و مناسبت یادی از آن کنند. از یاد می برند که گولاک به خواست لنین و به قصد جلوگیری از نفوذ بورژوازی به حزب و رهبری آن تأسیس شد. چنانکه رهبران حزبی موظف به انجام ساعاتی کار یدی سنگین بودند تا در دوره فاصله کار فکری از کار یدی با منافع زحمت کشان قمار نکنند و به کلی بیگانه نشوند با آنچه اکثریت نیروی کار جامعه تجربه می کند. درک حقیقت دیکتاتوری پرولتاریا هرگز برای روشنفکران خرده بورژوازی آسان نبوده است و جای تعجب نیست که هنگام تحلیل و نقد از همان ترمینولوژی منسوخ دوران استثمار استفاده کنند. می فرمائید: «چه کنیم آن دوران کذائی تکرار نشود». کدام دوران کذائی؟ دوران کذائی همگانی و رایگان شدن بهداشت و خدمات درمانی؟ دوران کذائی اجباری، همگانی و رایگان شدن آموزش در تمام مقاطع برای آحاد ملت؟ دوران کذائی صنعتی شدن، استاخانوفیسم و استقلال و بی نیازی از واردات کالاهای غربی؟ دوران کذائی حل مشکل مسکن که تا امروز گریبانگیر بشر است و همین چند سال پیش در ایالات متحده دیدید که بانکهای رهنی چه بر سر آشیانه های مردم آوردند. حل مشکل مسکن آنقدر مسأله ای کوچک است در قاموس چپهای منتقد ستالین که حتا در یک جمله هم حاضر به تصدیق این دستاوردها نیستند. می ترسند در بازاریابی قدرت مغبون شوند یا در بازاریابی رسانه ئی علم شهرتشان پائین کشیده شود. و شما که اولین بار یادداشتهای ۱۸۴۴ را ترجمه کرده اید، برای انسان فاقد مسکن، آموزش بهداشت، شانس برای رهایی و نفی از خودبیگانگی می بینید؟ دوران کذائی شکست هژمونی تکنولوژیک غرب؟ زمانی که چرچیل بعد از هیروشیما باد در غیغب می گفت: «دیگر با کشف این بمب سرنوشت تمام جنگها مشخص شده است». اما رؤیای پایان تاریخش را شوروی با آزمایش اولین بمب هسته ئی به فضا فرستاد و کابوشش را آشفته کرد، شما دوران کذائی می نامید؟ شکست عفريت فاشیسم با رهبری کسی که میان فرزند خود و فرزندان زحمتکشان در جبهه های جنگ فرقی قائل نبود و حاضر به مبادله پسرش در ازای آزادی جنرالهای المانی با استناد به قانون ساده جنگ سرباز در برابر سرباز و جنرال در برابر جنرال نشد و این که پسرش سربازی بیش نبوده و در مبادله تنها یک سرباز معمولی المانی به جایش آزاد خواهد کرد... این دوران کذائی عجب سرشار از غنا و زندگیست. راستی در این قاموس فرق میان طلائی و کذائی چیست؟ می بینید چقدر کلمات معصومند! حاضر نیستید یک جمله درباره حل مشکل مسکن بنویسید و آنوقت از نقد صحبت می کنید. همان نقد ساطور قصابی نه نقد شکسته بندی. می ترسیم کتابی را از کتابخانه ذهن خود بیرون بیاوریم مبادا تمام کتابخانه فرو ریزد. در حالی که می دانیم از مارکس نوکانتی تا مارکس نامه هایش به وراز اسلویچ چندبار کتابخانه اش ریخته و دوباره بر پا شده. نقد نیازمند تحلیل است و ما که سعی می کنیم با نامگذاری مثلاً سوسیالیزم دولتی برای یک دوره از تحلیل پیچیدگی روابط آن

طفره برویم، نقدمان چیزی خواهد بود مثل همان نامگذاری. تازه مگر قرار نبود دوره دیکتاتوری پرولتاریا، دوره قدرت دولت باشد؟ به کلی که زیر همه چیز نمی توانیم بزنیم. نقد واقعی صداقت می خواهد. گوربچف در مصاحبه با پراودا دستکم یکبار با صداقت گفت: «زمان ستالین برنامه ۵ ساله می نوشتند و ۴ ساله اجراء می شد. حالا برنامه می نویسیم و بعد نمی دانیم اصلاً چه شد». و این تفاوت دیکتاتوری پرولتاریاست با حکومت بوروکراتهای فاسد و خروشچفیهستها که در نفرت از ستالین تا آنجا پیش رفتند که آب به آسیاب ضدانقلاب در یوگسلاوی و مجارستان ریختند. تیتو و ناگی که یادتان هست. اما چه باقی مانده است جز شعر مایاکوفسکی آنجا که می گوید: «رفیق زندگی! بیا سریعتر بدویم! حتماً سریعتر از برنامه های پنج ساله». امروز اتفاقاً به برکت همین روشنگریها بازار نقد داغ است. آن تواب شناخته شده افتاده است به جان لنین. دیگری از سازمان فدائیان- بهروز خلیق، مچ مارکس را می گیرد. چند روز پیش می خواندم نوشته بود: «مارکس درست نمی دانسته اضافه تولید منجر به سقوط سرمایه داری می شود یا گرایش نرخ سود به تنزل بر اثر رقابت!» و تو خنده ات می گیرد در حالی که باید گریه ات بگیرد و بررسی جناب خلیق! از آن شاعری که سرود: «سلام ای سازمان فردا!» خجالت نمی کشی؟ از صورت سیلی خورده همان شاعر در هشتی کمیته مشترک خجالت نمی کشی؟ آری! می بینید بساط نقد به راه است و به قول خانم فرخزاد: «وقتی برگزیدگان فکری ملت در کلاس اکابر حضور می یابند...دیگر چه انتظاری از من جوان که تازه گل عظم است، دارید». آقای معصوم بیگی به جای تحلیل ماهیت حرکات نمایشی نظیر «پوسی رایت» (دختران هرزه) و افشای دلالتی آنها و حامیانشان در گسترش ناتو به شرق خاموشند، اما از این که به این فواحش مغزی که جان و روح خود را به دستگاه فروخته اند، گفته ام فاحشه، به شیوه رمانتیکهای قرن ۱۹ ابراز انزجار می کنند. شما بفرمائید چه می گفتم. مگر نه این که کلمات معصومند؟ می گفتم مبارز سیاسی؟! آنهم در روسیه از ۱۸۳۰ زمان جنبش افسران آزاد تا به امروز درخشان ترین صفحات مبارزه مردم شرق بوده است! یا می گفتم آهنگساز و موزیسین؟ باز آنهم در روسیه چایکوفسکی و شوستاکوویچ و... که خچاطوریان می رود آخر لیست. ایشان نظر دادند: «دریغ دریغ...» و لابد دریغشان بر آنهمه کار و روشنگری است! اما حالا می بینند شاگردان مکتب خانه مارکسیسم وطنی مثل سابق درس هایشان را طوطی وار پس نمی دهند و به دنبال راههای دیگر می گردند. ای کاش دریغشان را نثار جنبشی می کردند که با همین وادادنها و پاک کردن خط کشی ها، امروز بیش از هر زمان به فرقه تبدیل شده است و اگر نجبنبد عاقلان قوم، چند صباح دیگر از همین فرقه هم اثری نخواهد ماند و باید برایش الرحمن خواند. چگونه شما دفاع از ستالین را سخیف می دانید، اما دفاع از این دلالگان را سلیم. مرز میان سخافت و سلامت را با چه چیز تعیین کرده اید؟ آری! بیش از هر زمان به نقد محتاجیم. اما نه نقدی که لنین را فرشته و ستالین را دراکولا نشان دهد و بخواهد این را به نسل خالی الذهن حفته کند. فراموش نکنیم آنکس که فرمان انحلال مجلس مؤسسان را صادر کرد، لنین بود نه ستالین. آن که فرمان سرکوب قیام کرونشات را صادر کرد، لنین بود نه ستالین و آنکه در کنگره یازدهم خطاب به مخالفان سیاسی گفت: «حرف بزنید می فرستمتان همانجا که گاردهای سفید را فرستادم»، لنین بود نه ستالین. و کسی که سه بار پیشنهاد لغو مجازات اعدام مطرح شده توسط دزرتینسکی را وتو کرد، لنین بود. حالا که می خواهیم نقد کنیم، با معیار و سنجه واحد نقد کنیم. اما می بینید که این طور نیست به ستالین که می رسید، ناگهان تمامی اخلاقیات بورژوائی کنار نازکدلی ها دست به هم می دهند و آش همان و کاسه همان. و یک لحظه هم نمی پرسیم حریف در نقد و لجن مالی ستالین از رسانه های متعددهش چه سودی می برد. ژوزف ستالین چه هیزم تری به انباردار سرمایه داری فروخته که تا پایان تاریخ دردش فراموش شدنی نیست؟ و سر آخر درباره من می نویسد: «نیما جای خود را در سرکوب آینده کارگران باز کرده است». دستکم شما که سالهاست من را می

شناسید، چگونه به این حکم رسیده اید؟ خیلی خوب می دانید این سالهای آخر وقتم در مقام وکیل بیشتر در دفاع از نویسنده و کارگر و دانشجو در برابر دستگاه سرکوب گذشته است. چگونه می توان راحت حکم داد بر عمل سرکوب شدن کسی؟ دادستانهای حکومتی هم اینچنین قصاص قبل از جنایت نمی کنند و این سخنان اسباب و هن است. درباره جذب مردم به سوسیالیسم نوشته اید که «چگونه به ما اعتماد کنند». سوسیالیسم حقیقت است و نیاز به آرایش و پیرایش ندارد. کفایت ما به حقیقت وفادار باشیم.

آنوقت نگرانی از جذب زحمتکشان نخواهیم داشت. چپ تا زمانی که از ستالین اعاده حیثیت نکرده، هرگز نخواهد توانست راه در دل توده های زحمتکشان باز کند. باید بنشیند و در همان خرقه پوسیده اش، به قول شاعر، فخر به حماقت کند. همه این جدل ها و جر و من جر ها مانع نمی شوند تا احترام عمیق قلبی ام را به شما همچون سابق ابراز نکنم.

۱۷ آذر ۱۳۹۲